

شعر و ویژگیهای آن - یکی از مسائل نسبی و لرزانی که نمی‌تواند کلیت داشته باشد تعریف شعر و ادبیات و تعیین خصوصیات و شرائط هر یک از آنهاست. زیرا نظر مردم نسبت به شعر در کشورهای مختلف و همچنین در یک کشور واحد در دوره‌های مختلف متفاوت است. گروهی در یک دوره خاص با قافیه و وزن‌ها و میزانهای سنتی در شعر مخالفند و طرفدار شعر آزادند و عده‌ای حتی وزن را در شعر لازم نمی‌دانند در حالی که مخالفانشان شعر بدون قافیه و وزن سنتی را شعر نمی‌دانند. تا چندی پیش شعر در فارسی دارای دو مصراع مساوی بود در حالی که امروز شعرهایی پیدا شده‌اند که مصراعهای آنها کوتاه و بلند است و این وضع در اروپا هم اتفاق افتاده است بنابراین درباره شعر و ادبیات و شرائط آن نمی‌توان حکم واحدی صادر کرد و به آن تعصب نیز ورزید. زیرا تجربه در ایران و جهان نشان داده است که هم شعر با قافیه وجود دارد و هم شعر بی قافیه. البته شعر از آغاز تا کنون در بیشتر نقاط جهان قافیه داشته است ولی بندرت و در بعضی از نواحی مانند یونان و روم باستان و انگلیس قدیم شعر بدون قافیه هم دیده شده است. در کشور ما شعر هم می‌تواند در قالبهای سنجیده کهن باشد و هم می‌تواند در قالبهای آزاد و شکسته جدید سروده شود.

تا قرن نوزدهم اساس شعر بر روشنی و فصاحت بود ولی از آن به بعد اشعار مبهم و پیچیده نیز پیدا شد و کار به جایی کشید که بعضی مانند ورلن منکر زیبایی و فصاحت در شعر شدند و در کشور ما نیز از قدیم تا کنون هر دو نوع شعر وجود داشته است. البته تاریخ ادبیات ما نشان می‌دهد که اشعار روشن و فصیح سعدی و فردوسی و ایرج و فریدون مشیری از شعرهای پیچیده خاقانی و صائب تأثیر بیشتری در مردم داشته‌اند مع هذا اگر دسته‌ای تنها شعر پیچیده را شعر بدانند و شعرهای روان و روشن را شعار بشمارند دستخوش تعصب شده‌اند و واقعیات یعنی اشعار سعدی و فردوسی را ندیده گرفته‌اند و اگر عده‌ای هم منکر شعر مبهم گردند آن هم

نوعی دیگر از تعصب است.

بعضی دیگر می‌گویند شعر باید ناخودآگاه و خودبخود و در عالم بیخبری سروده شود درحالیکه همیشه چنین نیست زیرا بسیاری از شاعران بزرگ مانند حافظ، صائب، فردوسی در هنگام هوشیاری به سرودن شعر دست زده‌اند مثلاً فردوسی روایات منثور را با علم و اطلاع به شعر درمی‌آوردده است یعنی اشعار خود را با آگاهی و تأمل کامل از نثر به نظم برمی‌گردانده است. چنانکه از نسخه‌های دیوان حافظ و صائب برمی‌آید این دو شاعر در اشعار خود دست می‌برده و در آن تجدید نظر می‌کرده‌اند. از معاصران و پیشینیان ما کسانی مانند فخرالدین گرجانی و نادرپور و بهار شعر خود را آگاهانه یا از زبانی دیگر یا از روی شعر شاعران دیگر ترجمه کرده‌اند و اینگونه شعرها به‌صرف اینکه ناخودآگاهانه سروده نشده‌اند نباید بد و معیوب شمرده شوند. همچنین نوپردازانی مانند نیما طبق نوشته‌های خود آگاهانه قالبهای قدیم را به هم زده و قالبهای جدیدی بوجود آورده‌اند. ولی درمقابل بسیاری از آثار ادبی در یونان قدیم و ایران و اروپا در حالت بیخودی بوجود آمده است. از آن جمله است بسیاری از شعرهای مولوی در ایران. در اروپا هم گوته می‌نویسد سرگذشت ورترا در حالتی بین خواب و بیداری نوشته است. سقراط درباره شاعران قدیم یونان می‌گوید: اینان در حالت بیخودی شعر می‌سرایند و نمی‌دانند چه می‌گویند بطوری که پس از بخود آمدن از سروده‌های خویش در شگفت می‌مانند. سور رئالیستها اساس کار خود را در شعر و ادبیات برتداعی آزاد و ازین رفتن هشیاری و اراده قرار داده‌اند. بنابراین هم شعر آگاهانه وجود دارد و هم شعر ناآگاهانه و اینکه ما فقط یکی از آنها را شعر بدانیم و دیگری را شعر شماریم سخن درستی نگفته‌ایم. البته باید یادآور شد که مقدار کمتری از اشعار جهان در حال شور و مستی و بیخبری صرف سروده شده است و بیشتر آنها یا آگاهانه و در حال هشیاری و با تأمل بوجود آمده‌اند یا در حالی نیمه آگاهانه.

برای آنکه دشواری کار را در مسائل مربوط به شعر بدانیم بهتر است چند نظر متضادی را که در این باره گفته‌اند در اینجا بیاوریم: رمبو می‌گوید: «شعر نباید برای آموزش باشد» در حالی که شاعران کلاسیک و بسیاری دیگر مانند افلاطون و تولستوی و پیروان ادبیات اخلاقی و متعهد می‌گویند شعر و ادبیات باید آموزنده باشد. افلاطون برای شعر جنبه الهی و مذهبی قائل است و می‌گوید: «شاعر پروازگر

است و موجودی است مقدس و بدون الهام و فراموش کردن خود نمی تواند چیزی خلق کند». در تورات آمده است که: «شعر معجزه و املاء خداوند است و شاعر پیغمبر است و دهان یهوه بشمار می آید».

هندیان قدیم معتقد بودند که «شاعر از ارواح مقدس (فروشی ها) و عقل کل الهام می گیرد».

در ایران هم نظامی سخنوران و شاعران را بلبل عرش نامیده و آنان را در پایگاهی پس از پیغمبران قرار داده است:

بلبل عرشند سخن پروران	باز چه مانند به آن دیگران
پرده رازی که سخن پروری است	سایه ای از سایه پیغمبری است
پیش و پسی بست صف کبریا	پس شعرا آمد و پیش انبیا

(مخزن الاسرار)

در حالی که عده ای دیگر در مقابل اینها که شعر را امری خدائی و رحمانی می دانند آن را چیزی بد و شیطانی می شمارند. از جمله در قرآن کریم شعر ناشی از گمراهی شمرده شده است و شاعران راهنمای گمراهان خوانده شده اند مگر کسانی که اخلاق و اسلام را ستایش کنند (الشعراء يتبعهم الغاؤون... الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات). بنابراین اسلام یکی از هواخواهان ادبیات متعهد است منتها تعهد به دین اسلام. بعضی دیگر میگویند: «شعر غذای شیطان است».

شاعران و نویسندگان جهان یکی از انواع مهم ادبیات را ادبیات غنائی شمرده اند که در آن شاعر به بیان عواطف شخصی خود می پردازد و بزرگانی مانند گوته، هوگو، لامارتین، سعدی، حافظ، مولوی در این زمینه اشعار و آثار جاودانی و شاهکارهای عالی خلق کرده اند درحالی که گوستاو فلوبر که وابسته به مکتب واقع-گرائی است در نقطه مقابل آنان قرار دارد. او اینگونه شاعران را دلچک می داند زیرا مخالف بیان مسائل شخصی در ادبیات است و در این باره چنین می گوید: «همه آنان که برای شما از عشقهای ناکامشان، از قبر مادرشان، از پدرشان، از خاطرات مقدسشان صحبت می کنند، یادگارها را می بوسند، در ماهتاب گریه می کنند، در برابر اقیانوس غرق در تخیل می شوند همه از یک قماشند. معرکه گیرانی هستند که برای بدست آوردن پول و شهرت قلب خود را بدست گرفته اند». با این حال

ناچاریم در اینجا برای شعر تعریفی بدست دهیم. منتها تعریفی که هرچه بیشتر عام و جامع باشد و اگر شعر تمام جهان را دربرنگیرد لااقل بتواند بر شعر گذشته و حال ایران منطبق شود. به این سبب با توجه به تعریفهائی که اروپائیان و ایرانیان در گذشته و حال برای شعر کرده‌اند می‌گوئیم: «شعر سخنی است دارای موسیقی و تأثیر» بنابراین مهمترین خاصیت شعر تأثیری است که بر آدمیان دارد و موسیقی و زیبایی نیز یکی از عوامل مهم این تأثیرند. مراد از موسیقی وزن و قافیه و تناسب حروفست. بنابراین سه نوع موسیقی می‌توان در شعر تشخیص داد یکی وزن دیگر قافیه سوم تناسب حروف یا موسیقی درونی شعر. وزن و قافیه شعر فارسی برای ما ایرانیان روشن است که چیست زیرا درباره آن کتابهای بسیاری نوشته‌اند و بر این اساس شعرهای فراوانی گفته شده است و تشخیص آن برای اکثر ایرانیان درس-خوانده بسیار آسانست ولی درباره موسیقی حروف شعر فارسی کسی تحقیق دقیقی نکرده است و کیفیت آن را روشن ننموده است و هر کس بگوید اثر من یا دیگری دارای موسیقی درونیست سخن او مشکوک و گزافه‌آمیز است زیرا معیار موسیقی درونی شعر فارسی تا کنون بدست داده نشده است و این کاریست که آیندگان باید انجام دهند. بنابراین شعر لااقل یکی از این سه موسیقی را باید داشته باشد تا تأثیر کند و اگر از هر سه آنها بهره‌مند باشد، بسیار بهتر است زیرا موسیقی آن قویتر است. بهمین سبب داشتن وزن و قافیه بر زیبایی و تأثیر شعر می‌افزاید بشرط آنکه به معنی و زیبائیهای دیگر آن خللی وارد نسازد. البته وزن و قافیه را چنان باید آورد که شاعران بزرگ و خوب آورده‌اند نه آنطور که شاعران درجه دوم و سوم و ضعیف و بد بکار برده‌اند. بعضی از شاعران مانند حافظ و سعدی و مولوی گاهی در یک بیت چهار قافیه آورده‌اند و به اصطلاح اهل بدیع صنعت تسجیع و تسمیط را مراعات کرده‌اند و بر زیبایی شعر خود افزوده‌اند مانند: بدن، سخن و خویشتن در این بیت سعدی:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن

من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود

به هر حال وزن و قافیه و موسیقی از مهمترین عوامل تأثیر شعرند و هرچه این موسیقی بیشتر باشد شعر عالیتر و تأثیرش بیشتر است و هرچه این موسیقی ضعیف‌تر باشد تأثیر شعر کمتر است بنابراین مراعات وزن و قافیه در صورتی که به زیبایی شعر

خللی وارد نکند از مزایای شعر است نه از معایب آن. البته نظر بعضی از طرفداران شعر آزاد که شایع کرده‌اند اگر شعر قافیه و وزن نداشته باشد یا اگر قالب آن آزاد باشد عالیتر است درست نیست. زیرا شک نیست که شعر با قالب آزاد و بدون قافیه از لحاظ موسیقی و تأثیر ضعیف‌تر است. و سرودن شعر آزاد در صورتی خوب و مجاز است که شاعر نتواند شعر عروضی خوب بگوید و یا موضوع و بافت سخن او آنقدر زیبا باشد که نبودن قافیه و وزن سنتی را جبران کند.

افلاطون و ارسطو برخلاف آنچه در میان جوانان شایع کرده‌اند وزن را برای شعر لازم می‌دانند. سخن‌سنجان ایران و عرب نیز همه آن را ضروری شمرده‌اند. به هر حال باید دانست که بیشتر اشعار جهان وزن و قافیه و موسیقی داشته‌اند و شعر بدون موسیقی وجود ندارد. اثر ادبی زیبایی که موسیقی نداشته باشد نثر شاعرانه است. در فارسی با آنکه نثر خواجه عبدالله و گلستان موسیقی هم دارند و از لحاظ‌های دیگر نیز به شعر نزدیکند آنها را شعر نمی‌خوانند بنابراین شعر بی‌قافیه و آزاد نوعی شعر ناقص است. شعر از آغاز تا کنون وزن داشته است و شعر بی‌وزن یا شعر منثور که اخیراً به گوشها می‌خورد از مخترعات شعرای قرن نوزدهم فرانسه و متجدد نمایان کشورهای دیگر است که از ایشان تقلید کرده‌اند. بدیهی است از دو شعر که از تمام جهات در شرایط مساوی باشند آنکه به موسیقی وزن و قافیه آراسته باشد زیباتر است. به همین سبب در اروپا بسیاری از شاعران پس از طی کردن دوران اشعار آزاد به رعایت وزن و قافیه و سنت‌گرایی یافته‌اند تا شعرشان از موسیقی و تأثیر بیشتری برخوردار گردد.

ابزار و ملاک نقد - ابزار نقد ادبی در درجه اول ذوق مردم و بعد از آن علوم و فنون ادبی است که باید بوسیله سخن‌سنجی باانصاف و صاحب‌ذوق و متخصص برای ارزیابی شعر و ادب بکار رود و ما به بعضی از این معیارها در همین کتاب اشاره می‌کنیم و برای دیدن بقیه بهتر است به کتابهای نقد ادبی و تاریخ ادبیات ایرانی و عربی و فرنگی رجوع شود. نام بعضی از این کتابها در فهرست منابع آمده است.

بنابراین شعر یا اثری خوبست که از طرفی ذوق عده زیادی از مردم در

۱. دکتر خانلری نیز وزن را برای شعر لازم می‌داند و شعر را چنین تعریف می‌کند: «شعر تألیفی است از کلمات که نوعی وزن در آن بتوان شناخت» (وزن شعر فارسی چاپ ۱۳۳۷ ص ۸۱).

مدتی دراز آن را بپسندد و از طرف دیگر سخن شناس و متخصص نقد ادبی نیز نظر مردم را در این باره تأیید کند. تاریخ نقد نشان می‌دهد از این دو عامل عامل اول یعنی ذوق اکثریت مردم دارای اهمیت بیشتریست زیرا مهمترین خاصیت شعر تأثیر آن در اذهان و روحیات و نفوس مردمست و هرچه این تأثیر بیشتر باشد و دل گروههای بیشتری از شعر به‌طپش درآید و شعر در زمان طولانی‌تری تأثیر کند ارزش بیشتری دارد و این همان مسأله کمیت است که کانت آن را از شرایط زیبایی و امر زیبا دانسته است<sup>۱</sup>. البته ذوق اکثریت مردم برای دوران کوتاه و زودگذر ملاک نیست چه بسا تصنیفها و اشعاری که در همین زمان ما در دوران کوتاهی «مد روز» شده ولی بزودی فراموش گردیده‌اند. کفایت نظری بیفکنیم به بعضی از شعرهایی که امروز به‌زور رادیو و تلویزیون و مطبوعات چند صباحی رواج می‌یابند ولی به‌زودی عمرشان بسر می‌رسد. بنابراین ذوق اکثریت وقتی معتبر است که سالها بلکه قرن‌ها اثری را بپسندد. مانند آنچه درباره شعر سعدی و حافظ و فردوسی می‌بینیم.

مراد از شعر جاودانی همانست که در زمانی دراز در اعماق دل و جان مردم نفوذ نماید و گرنه شعر جاودانی به معنی واقعی و به معنی شعری که همیشه در عده زیادی از مردم تأثیر کند وجود ندارد زیرا زبان و موضوع شعر اگرچه آن شعر شاهکار هم باشد کهنه می‌شود و در نتیجه کهنه شدن زبان، فهم شعر نیز غیرممکن می‌گردد و وقتی فهم شعر ممکن نبود تأثیر آن از میان می‌رود مانند شعرهای اوستائی یا پهلوی یا لاتینی یا انگلیسی قدیم برای مردم امروز. بنابراین شعر جاودانی اصطلاحیست مجازی. زیرا شعر هر چه خوب هم باشد کهنه می‌شود. اما شعر جاودانی به معنی مجازی آنست که دیرتر از تأثیر می‌افتد. گفتیم نظر معلم و استاد ادبیات درباره ارزش اشعار نقش درجه دوم را دارد و نقش درجه اول به‌عده ذوق اکثریت است بخصوص معلمان و استادان ادبیات ما که با نقد ادبی و ادبیات جهان کمتر آشنائی دارند و ذوقشان بر اثر حفظ اشعار کهنه، به زبان کهنه و اصول کهنه عادت کرده است و غالباً درباره تشخیص شعر گمراه کننده شده است و از این بدتر نظر کسانیست که یا خود شعر آزاد می‌گویند و یا پیرو مکتبهای افراطی این نوع شعرند و تعصب و غرض قوه قضاوت و ذوق سلیم آنها را فلج کرده است.

ضمناً ملاک ارزیابی آثار مبهم و نامفهوم هنر نو (اعم از شعر و ادبیات و

۱. به‌شناخت زیبایی اثر فلسین شاله ترجمه علی‌اکبر بامداد ص ۱۱۵ رجوع کنید.

نقاشی و موسیقی) تنها نظر منتقدانست نه عقیده مردم زیرا اینها روشن و واضح نیستند که همه بتوانند درباره آنها قضاوت کنند و از طرفی حقیقت اینست که به نظر بسیاری هنر نو اروپای غربی با تمام سروصداهایی که درباره آن به راه افتاده است برخلاف هنر واضح و روشن قدیم باز هم مشکوکست زیرا فقط با توضیح ناقدان قابل درکست. بعضی این هنر را هنر منحرف و هنر واخوردگی و کج ذوقی نامیده‌اند. بنابراین در اقتباس و تقلید از آن مانند بعضی از «نوگرایان» تندرو نباید دچار افراط و ذوق زدگی و زیاده‌روی شد بلکه باید جانب احتیاط را نگهداشت زیرا این نوع شعر و هنر هنوز هم که هنوز است در دنیا جا نیفتاده است و پیروان آن خود چیزی از آن نمی‌فهمند بلکه اظهار نظر آنان در این باره تنها براساس حرف این و آن است نه برپایه ذوق و نظر شخصی. متأسفانه این نوع مردم که عقل و ذوق خود را به دست دیگران می‌دهند و به دنبال «مدروز ادبی و هنری» می‌روند در جامعه ما هم فراوان شده‌اند و فراوانند کسانی که خود از نقاشی و شعری سردر نمی‌آورند اما به پیروی از این و آن به تحسینش می‌پردازند.

**ذوق - ذوق مردم که یکی از مهمترین معیارهای ارزیابی آثار ادبیست بر اثر عادت و فطرت بوجود می‌آید و چون به آثار هنری و ادبی متداول گذشته و حال عادت دارد گاهی آثار هنری و ادبی تازه را درک نمی‌کند و مدتی در برابر آن مقاومت می‌نماید همانطور که در برابر رمانتیسیم و ناتورالیسم و سبک هندی و شعر آزاد مقاومت کرد. زیرا برای درک آثار جدید عادات جدیدی لازم است ولی اثر جدید اگر واقعاً دارای جوهر هنری و ادبی باشد جای خود را در ذوقها و اذهان باز می‌کند و اگر هم ارزشی نداشته باشد فراموش می‌شود. بنابراین معیار بدیع بودن اثر هنری نیز ذوق مردم است منتها گاهی ذوق با درنگ و تأمل و تأخیر به زیبایی اثری پی‌می‌برد مانند مقاومتی که جامعه ما ابتدا در مقابل آثار خوب شعر آزاد نشان داد. عده‌ای از این اشتباه موقتی ذوق و از این تأخیر آن در درک زیبایی سوءاستفاده می‌نمایند و هذیانها و مطالب سردرگمی به نام شعر می‌گویند و سپس ادعا می‌کنند ارزش کارشان را آیندگان درک خواهند کرد. ولی باید دانست که این خاصیت ذوق نمی‌تواند حربه‌ای به دست شیادان ادبی و دهها هزار افراد گمراهی باشد که خود را شاعر می‌دانند زیرا اولاً ظهور اینهمه «شاعر نابغه» که مردم از درک زیبایی شعرشان عاجز باشند از نظر روانشناسی ممکن نیست و این**

قاعده علمی مشت هذیان‌گویان را باز می‌کند و بین آنان و شاعران واقعی که بر اثر ابتکار و نوآوری اصیل درک آثارشان دشوار است فرق می‌گذارد. ثانیاً اگر ذوق مردم در درک آثار اینان برای مدت کوتاهی درنگ کرده باشد طولی نخواهد کشید که بزودی به اشتباه خود پی خواهد برد و اثر جدید را درک خواهد کرد. ثالثاً اگر شعری متعلق به آیندگان باشد و درک آن به سالها و قرن‌ها وقت نیاز داشته باشد بهتر است که داوری درباره آنرا به همان آیندگان واگذاریم و مردم امروز را از تحسین و احترام نسبت به آن معذور داریم. زیرا کسانی که در آینده می‌آیند قدر آن آثار را بخوبی خواهند دانست و اندکی در تحسین و تمجید آن درنگ نخواهند کرد. بنابراین فشار به مردم امروزین برای بزرگداشت چنین شاعرانی بهیچوجه لازم نیست. آیا بهتر نیست که چاپ اینگونه آثار را هم به عهده آیندگان واگذار کنیم و آن را از دسترس امروزیان اندک فهم خارج سازیم. ما درباره ملاک و ابزار نقد بعداً نیز در ذیل عنوان نقد فنی و نقد ذوقی سخن خواهیم گفت.

شاعر - از مسائلی که به روش نقد شعر مربوط است نقد حال شاعر و پی بردن بخصوصیات وی است. در این راه نخستین کاری که باید کرد طبقه‌بندی شاعران است برحسب اهمیت و زیبایی شعرشان و برحسب استعداد و ارزش کارشان. به این ترتیب می‌توان شاعران را به چهار طبقه تقسیم کرد: یکی شاعران عالی یا نابغه مانند سعدی و فردوسی و مولوی و حافظ. دیگر شاعران خوب مثل فرخی، عراقی، انوری، بهار، ایرج، پروین اعتصامی، ناصر خسرو. سوم شاعران متوسط مانند اثیرالدین اخیسکتی. چهارم شاعران ضعیف مانند صد هزار نفری که امروز شعر نو می‌گویند و ادای نیما و فروغ را درمی‌آورند و بیست هزار غزلسرائی که به نشخوار آثار گذشتگان می‌پردازند.

شاعران نابغه یک قوم فراوان نیستند. مثلاً در ایران در طول هزار سال از چهار نفر تجاوز نمی‌کند (فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ). شاید خیام و نظامی را هم بتوان به اینها افزود. در اروپا هم کم و بیش چنین وضعی دیده می‌شود زیرا همه شاعران آن دیار در حد «گوته»، «هوگو» و «بودلر» نیستند.

مهمترین ویژگی و خصوصیت شاعر بزرگ و نابغه اینست که همه یا بیشتر اشعارش ناب و یکدست و تقریباً همه یا بیشتر آثارش شاهکار است و شعر سست و ضعیف بسیار کم دارد.



شاعر خوب کسی است که قسمتی از آثارش خوب باشد اگر چه به حد کمال نرسد و بتوان در میان اشعار او قطعات و ابیات نابی در حد شعر شاعران نابغه نیز پیدا کرد. این دسته هم بسیار نیستند و شاعران خوب ما شاید جمعاً به پنجاه تن برسند. شاعر ضعیف آنست که بندرت در آثارش شعر متوسط یا خوبی دیده شود بنابراین اینها را اصلاً نباید شاعر شمرد. مانند دهها هزار شاعر نوپرداز و سنت‌گرائی که امروز به خیال خود شعر می‌گویند.

مراد از شاعر واقعی شاعر نابغه است حتی شاعر خوب هم در مقابل شاعر نابغه جلوه و نمودی ندارد. مثلاً تا «سعدی» و «حافظ» مانده است کسی شعر «صائب» و «عراقی» را نمی‌خواند.

شاعران متوسط و ضعیف و مدعیان شاعری جز اینکه عرض خود را ببرند و زحمت مردم ایران را بدارند کاری دیگر نمی‌کنند. همانطور که لایبرویر می‌گوید: «چیزی تحمل‌ناپذیرتر از شنیدن یک شعر متوسط نیست.»

فعلاً صد هزار نفری که امروز به خیال خود شعر نو و کهنه می‌گویند جز آنکه آلت دست بعضی از شاعران متوسط و ضعیف دیگر گردند و جز آنکه به دور بت‌های ادبی جمع شوند و درباره آنها مبالغه و اغراق کنند و مردم را گمراه سازند نقش دیگری ندارند. اینان در این پندار باطلند که باسینه زدن زیر علم این و آن می‌تواند خود را در صف شاعران جای دهند و می‌توانند نام خود را در لیست این گروه ثبت نمایند در حالی که ول معطلند، زیرا طبق اصول روانشناسی تعداد شاعر واقعی همیشه اندکست و هیچگاه نمی‌تواند در یک دوره معین به تعداد سرسام‌آور صد هزار تن برسد. ثانیاً بت‌هایی که به عنوان شاعر علم شده‌اند به این گروه بیشمار مهلت خودنمایی نمی‌دهند. بنابراین سنگ شاعران مشکوک و جاه‌طلب را به سینه زدن کسی را شاعر نمی‌کند و این کار کوچکترین فایده‌ای برای پامبری-بگیران ندارد. فقط آبی به آسیاب بت‌های ادبی و آوازه جویان و «جاودانه مردان شعر معاصر» می‌ریزد و بس. بنابراین بهتر است هر کس که فکر می‌کند شاعر است بداند که:

عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع

عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

بهتر است که مدعیان شاعری بدانند که طبق اصول روانشناسی احتمال

موفقیتشان زیاد نیست و فقط بعد از ادامه کار و گذشت کافی زمان می‌توانند بفهمند شاعرند یا نه و همچنین تنها اگر استعدادی داشته باشند ممکنست در شمار شاعران درآیند.

به‌شهادت تاریخ ادبیات ایران و جهان یکی دیگر از ویژگیهای شاعران تخصص آنهاست. هر کس بخصوص در ایران متخصص رشته خاصی از شعر است. فردوسی متخصص حماسه است و اگر غزل و قصیده می‌گفت به‌جائی نمی‌رسید. حافظ نابغه غزل است و قصایدش تعریفی ندارد و از عهده داستان‌پردازی نیز بر نمی‌آید. تنها سعدی است که در غزل و قصیده و مثنوی و نثر استادی بی‌نظیر است و از عهده چند کار بر می‌آید. تنها اوست که هم در ادبیات غنائی و هم در ادب تعلیمی ایران برترین مقام را دارد. تازه همین سعدی از سرودن حماسه عاجز است. از عجایب روزگار ما اینست که کسانی که شعر آزاد می‌گویند گاهی به سرودن غزل هم دست می‌زنند و به خیال آنکه شاهکاری بوجود آورده‌اند آن را چاپ هم می‌کنند و در رادیو و تلویزیون هم آن را می‌خوانند. البته در اروپا نوابغی مانند «هوگو» و «گوته» هم شاعر بوده‌اند و هم نویسنده. اینان هم داستان نوشته‌اند و هم نمایشنامه ولی در کشور ما نظیر اینگونه هنرمندان همه‌کاره جز سعدی کسی را نمی‌شناسیم.

باید دانست که امروز، شاعر نابغه نداریم یعنی کسی مانند سعدی و حافظ و فردوسی در بین ما نیست. مراد سعدی و فردوسی زمانه است و غرض این نیست که کسی به‌سبک سعدی و فردوسی شعر بگوید زیرا دوره شعر این شاعران گذشته است. مقصود از سعدی و فردوسی زمانه آنست که مقام شاعری کسی در حد سعدی و فردوسی باشد نه سبک و اندیشه و دریافت او از جهان.

بیشتر اشعار شاعران امروز نامطلوبست و اکثر ناب و یکدست نیست و این ضعف گاهی در شعر شاعران مشهور نیز دیده می‌شود مانند جغد جنگ بهار و افسانه و آی آدمهای نیما که در آنها مصراعها و اجزاء پیچیده و نامناسب بسیار است. و بنابراین امروز هر شاعری اعم از سنت‌گرا و نوپرداز دارای اشعار ضعیف هم هست که باید با انتقادهای صحیح مشخص و معین شود و عجب اینست که در این زمان در شعر آزاد بتهایی بوجود آمده‌اند که ساحت مقدسشان از انتقادبری است. مثلاً کافیت امروز کسی کوچکترین ایرادی به «پدر شعر امروز» یا به «جاودانه

مرد شعر معاصر» بگیرد و آنگاه باید منتظر قشقرق و واویلا حسین باشد. آنوقت است که دهها جوان «نابغه» که در نقد شعر ارسطو را نیز بشاگردی قبول ندارند دست از آستین بیرون می‌آورند و انتقادگر بینوا را به باد دشنام و ناسزا می‌گیرند. در حالی که انتقاد یکی از لوازم پیشرفت ادبیات است. بخصوص برای نیمه شاعران امروز که به نقد صحیح نیاز فراوانی دارند و باید از این طریق راهنمایی شوند.